

بررسی و تحلیل جایگاه عشق و عقل در غزلیات حزین لاهیجی

لیلا شکارچی

دانشجوی ارشد ویرایش و نگارش دانشگاه کاشان
Lshekarch1376@gmail.com

چکیده

حزین لاهیجی، شاعر برجسته سبک هندی، از شعر برای بیان اندیشه و احساسات خود بهره برده است. عقل، برترین هدیه الهی، در ادبیات ارزش بالایی داشته است و عشق، عالی ترین مرتبه شناخت، یکی از درون مایه‌های اصلی ادبیات که همواره ستوده شده است. مقاله "بررسی و تحلیل جایگاه عشق و عقل در غزلیات حزین لاهیجی" به جایگاه عشق و عقل نزد حزین پرداخته است. حزین، عارف خردمند، عقل را آنگاه که با عشق الهیمی پیوندد، ستوده است و آنگاه که در مقابل عشق و جنون می‌ایستد، نکوهش کرده و آن را مذموم شمرده است. اصلی ترین درون مایه غزلیات حزین عشق بوده است که مقام بالاتری نسبت به عقل دارد. شاعر، خود و عقل را بنده عشق دانسته است که رعایت ادب در پیشگاه عشق و خدمت به این موهبت الهی لازم است.

کلید واژه‌ها: حزین لاهیجی، غزلیات، عشق، عقل.

۱. مقدمه

درباره ماهیت عقل و عشق و تفاوت میان این دو، سخن بسیار گفته شده و بررسی‌هایی انجام پذیرفته است؛ ولی هرگز نمی‌توان ادعا کرد که سخن گفتن در این باب به پایان رسیده است. در ادبیات، اثر منظوم یا منظوم سرای نداریم که عاری از اندیشه‌ی عقل و عشق و گاه تقابل میان این دو باشد مخصوصاً در ادبیات عرفانی و آثار عارفانی چون مولانا، عطار، سعدی، حافظ و... که به وفور دیده می‌شود. حزین که خود را در شمار عارفان قرار می‌دهد و اعتراف دارد که شاعر عارف است:

کثرت حجاب دیده عارف نمی‌شود / دارند بوی یوسف ما کاروان همه

(حزین لاهیجی، ۱۳۵۰: ۴۵۹)

پیرو مکتب مولانا است و به دیگر عارفان نامبرده ابراز محبت می‌کند. در غزلیات وی چشمه‌های روشن عرفان نمایانگر است و از طرح اندیشه عقل و عشق در آثار خود به خوبی یاد می‌کند. برای اثبات این مدعا می‌توان به بیت زیر اشاره کرد:

با عارف رومی شد هم نغمه حزین کلکم / این پرده که می‌سنجم، زان جان جهانستی
(همان: ۴۹۱)

عقل انسان که اندیشه و تفکر از آن صادر می‌شود، به عنوان هدیه الهی، همواره راهنمای انسان در مسیر زندگی است. عشق نیز به معنای دلدادگی، محبت و دوست داشتن زیاد است. از منظر فلسفه در تعریف کلی عشق متعالی میل و کشش به حقیقت، زیبایی و خوبی است که دارای مراتبی می‌باشد. (اسلامی، ۱۳۹۷: ۱) عشق و عقل دو محور مورد بررسی در غزلیات حزین است. حزین لاهیجی، عارفی که عشق را عنصر اصلی غزلیات خود قرار داده است. در نزد عارفان، عشق مرتبه‌ای بالاتر از عقل قرار دارد، یعنی در مرتبه‌ای از شناخت، عقل کارساز نیست، در حالیکه عشق می‌تواند راهگشا باشد. این جدال در دیوان حزین هم نمودار است. (بهمنی مطلق و نجفی عرب، ۱۳۹۷: ۲۱۹) با تأمل در سروده‌های لاهیجی در می‌یابیم عقل یا خرد آنگاه که همگام با دل در راه عشق ورزی حرکت کند، در خور اعتماد و ستایش است. (همت خواه و همکاران، ۱۳۹۷: ۶۸)

در ادامه این پژوهش، به واکاوی دقیق بخشی از غزلیات حزین لاهیجی پیرامون عقل و عشق می‌پردازیم.

۱-۱ پرسشهای پژوهش

نگارنده در این پژوهش بر آن است که به دو پرسش ذیل پاسخ گوید:

۱- جایگاه عقل و عشق در اندیشه حزین چگونه است؟

۲- در غزلیات حزین، عقل و عشق در تعامل با یکدیگرند یا در تقابل با یکدیگر پیش می‌روند؟

۱-۲ پیشینه پژوهش

ادیبان به ویژه شاعران غزلسرا در هر دوره‌ای به عشق و عقل به عنوان دو محور اصلی در غزلیات خود توجه داشته اند، درباره حزین لاهیجی و سروده‌هایش، پژوهش‌های متعددی از جنبه‌های مختلف به نگارش درآمده که به چند نمونه از پژوهشهایی که در غزلیات او انجام گرفته است، می‌توان اشاره داشت :

- مشیدی (۱۳۸۴) در مقاله‌ای با عنوان «نگاهی به سبک غزلیات حزین لاهیجی» به مهمترین ویژگیهای ادبی و محتوایی غزلیات حزین همچون تمثیل، تشخیص، تناقض نمایی، سنتهای ادبی و عشق و عرفان و آزادگی و... پرداخته است.

- افراسیاب پور و رهگذر (۱۳۹۴) در مقاله‌ای با عنوان «ملامتیه در غزلیات حزین لاهیجی» بر موضع گیری حزین لاهیجی نسبت به رذایل و فضایل اخلاقی و بیان دیدگاه وی تمرکز یافته است.

- همت خواه، اسعد و قاری (۱۳۹۷) در مقاله‌ای با عنوان «جلوه‌های معنایی نماد "خضر" در اشعار حزین لاهیجی» که با دگردیسی شخصیت خضر، قاموس واژگانی این کهن الگوی نمادین را با متغیرهای معنایی متنوع گسترش داده است .

- بهمنی مطلق و نجفی عرب (۱۳۹۷) در مقاله‌ای با عنوان «بازتاب عشق در غزلیات حزین لاهیجی» به بررسی ویژگیهای عشق در غزلیات و دیدگاه حزین درباره عشق و ارتباط آن با دیگر پدیده‌های معنوی پرداخته است . اما قابل ذکر اینکه محققان به بررسی غزلیات حزین با تأکید مستقیم بر جایگاه عقل و عشق توجهی نداشته اند و همانطور که بیان شد به بررسی یک جانبه عشق در غزلیات حزین لاهیجی پرداخته اند.

امید است که نگارنده در این پژوهش بتواند با کشف لایه‌هایی از نگاه شاعر به عقل و عشق، راه را برای انجام پژوهشهای جامع تری هموار کند.

www.anjomanfarsi.ir

۲. بحث و بررسی

۲-۱ معرفی حزین لاهیجی

حزین لاهیجی از شاعران غزلسرای هندی یا (اصفهانی) در سده دوازدهم هجری است و به هیچ گمان باید او را آخرین شعله پرفروغ این مکتب شاعری به شمار آورد؛ زیرا تحول ارتجاعی طرفداران بازگشت به حق یا ناحق، شاعران فارسی را از ادامه این شیوه شاعری بازداشت و پس از این دوره، کسی به این طرز سخن _ که نوع خوب و سالم آن عالی ترین نوع غزل است _ میلی نکرد مگر در دوره معاصر که چند تن از شاعران غزلسرا به این شیوه گرایش یافتند و غزلهایی به طرز شاعران سبک هندی یا اصفهانی سرودند. (شفیعی کدکنی، ۱۳۴۲: ۶)

نام او چنان که خود نوشته و معاصرانش نیز به آن اشاره کردند (محمد) است اما وی به نام (علی) نیز خوانده می‌شده و خود در مقدمه تاریخ خویش، این موضوع را یاد آور شده است و می‌گوید: أنا المستمد بواهب المواهب : محمد الممدعو بعلی... و در تذکره‌های معاصرین او و کسانی که پیش از وی آمده اند بیشتر نام او را به صورت ترکیب این دو آورده اند و به همین عنوان یعنی : محمد علی نیز شهرت یافته است. (همو، ۱۳۹۰: ۶۷) نام پدر او به گفته خودش ابی طالب و نام جدش عبدالله است و نسب وی تا شیخ زاهد گیلانی، صوفی بزرگ قرن هفتم، می‌رسد. خاندان او همه اهل فضیلت و علم بودند و او در محیط خانوادگی‌ای تربیت یافته که همه اعضای آن مردانی از اهل دانش بوده اند.

شیخ علی بن عطاء الله جد او بود که از علمای بزرگ روزگار صفوی، دارای تألیفاتی بوده است. او طبع شاعری داشت و با تخلص "وحدت" اشعاری سرود. حزین دیوان او را دو هزار بیت نوشته است. (همان: ۶۸ و ۶۷ با تلخیص)

حزین همواره در حال آموختن بوده و حتی در سفرهایش همراه پدر از محضر وی استفاده‌ها برده است. حزین در محضر نخستین معلمش «ملاشاه محمد شیرازی» برای فرخندگی، آیتی چند از کتاب آسمانی قرآن آموخته است. حزین از استادان صاحب نام آن روزگار، علوم مختلفی می‌آموزد. از جمله ۸ سالگی علوم تجوید آموخته، در سن ۱۰ سالگی خلاصه الحساب نزد عمویش، شیخ عبدالله زاهد گیلانی (متوفی به سال ۱۱۱۹ در لاهیجان) و نزد پدرش شرح جامی برکافی، شرح نظام بر شافیه و...، نزد شیخ بهاءالدین گیلانی قدری از احیاءالعلوم و رسائل اسطراب و... خوانده است، در محضرامیر سید حسین طالقانی فصوص الحکم ابن العربی و شرح هیاکل النور را می‌خواند، نزد حکیم مسیحا که (طیبی مشهور بوده است) به آموزش کلیات قانون می‌پردازد. (همان: ۷۱ با تلخیص) چنان که از سرگذشت وی دانسته می‌شود، حزین بر مجموعه دانشهای روزگار خویش تسلط داشته و در هر کدام از علوم آن روز رسالتی نوشته است. تذکره نویسان معاصر وی و آنها که پس از او آمده اند هر یک به مقام علمی وی اشاراتی دارند و نشان می‌دهد که آنچه او در خلال گزارش زندگی خود آورده است دور از حقیقت نیست. در حقیقت مقام علمی وی فراتر از پایگاه شاعری اوست و چنان چه خود، گفته شاعری برای وی افتخاری نبوده و این یک کشتش ذوقی و روحی بوده که در وی انگیزه پدیدآوردن چنین اشعاری شده است. (همان: ۹۱)

حزین از میان شاعران روزگار خویش و شاید در میان تمام شاعران ایران، از حیث سفرهای بسیار و دیدن گوشه کنار ایران و هند و عراق و حجاز زندگی اش دارای اهمیتی است و حوادثی که در زندگی او روی داده در زندگی کمتر کسی از شاعران ما دیده شده است، او خود در این باره می‌گوید: «شرح صواق و وقایع احوال من از نوادر غریب حالات روزگار است و تفصیل آن در حوصله تحریر نمی‌آید.» (حزین لاهیجی، ۱۳۳۲: ۵۸) حزین در دوره فتنه‌افغانان، یعنی پایان حکومت صفوی و در آغاز دوره نادرشاه می‌زیسته. در این دوره ایران دچار هرج و مرج و خونریزی بوده است و از هر سو به ایران حمله می‌شده است و در این دوره، زادگاه حزین یعنی اصفهان از همه جا ویران تر بوده است. (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۸۳ با تلخیص) نخستین صفت او که خود بارها به آن اشاره کرده است، همت بلند اوست که هرگز نگذاشته از احدی کمک بگیرد گرچه سلاطین عالی شأن باشند (همان: ۸۳) حزین از نظر فکری بسیار روشن اندیش و ژرف نگر بوده است شاید نخستین کسی باشد که از وضع ناهموار و سخت ایران به سطوح آمده و آرزو می‌کرده است که اصلاحاتی به شیوه اروپائیان در کشور خود انجام دهد. (همان، ۱۳۴۲: ۲۱)

مشهورترین شاعران معاصر حزین عبارتند از: آذر بیگدلی (متوفی ۱۳۹۵)، بیدل دهلوی (متوفی ۱۱۳۳)، باذل مشهدی (متوفی ۱۱۲۳)، آزاد بلگرامی (متوفی ۱۲۰۰ق) که سبک آنها هندی یا صفهانی نام دارد و در خیال پردازیهای دور و دراز، تمثیلهای فراوان، بهره برداری از واژه‌های محاوره‌ای و بیان احوالهای شخصی و احساسی شاخص بوده اند. این سبک با شاعرانی چون حزین لاهیجی به پایان می‌رسد. البته گرایش حزین به سبک عراقی و شاعرانی چون مولوی، سعدی، حافظ و عراقی را نمی‌توان نادیده گرفت. (شاهسواری، ۱۳۹۲: ۵۹) حزین با اینکه در انواع شعر طبع آزمایی کرده است، اما در غزلیات اوست که سیمای روشنی از دقایق عاشقانه و عارفانه دیده می‌شود که با مطالعه آنها می‌توان به دریافتهای شهودی و اختصاصی او درباره عشق دست یافت. (بهمنی مطلق و نجفی عرب، ۱۳۹۷: ۲۱۶)

۱-۱-۲ آغاز شاعری حزین

چنانکه خود اشارت کرده است وی از کودکی شعر می‌گفته ولی استادش او را از این کار بازداشته است اما کوشش وی نتوانسته است چشمه احساس او را از جوشش باز دارد و همواره شعرهایی می‌گفته و می‌نوشته و نهان می‌ساخته است. روزی در محضر پدرش گفتگو از محتشم کاشانی در می‌گیرد و یکی از حاضران غزلی از وی بدین مطلع می‌خواند:

« ای قامت بلند قدام در کمند تو رعنائی آفریده‌قد بلند تو »

پدرش به وی اشارت می‌کند تا مطلعی بدین گونه بسازد و اونیز فرمان را امتثال می‌کند و می‌خواند. حضار در شگفت می‌شوند و او چند بیت دیگر نیز_ که همچنان بر بدیهیت گفته بود_ در دنباله مطلع می‌خواند که مایه شگفتی و تحسین بیشتر حضار می‌گردد. پدرش به وی جایزه‌ای می‌دهد و او را در کار شعرگفتن آزاد می‌گذارد، اما نه بدان پایه که وقتش را ضایع کند. از این پس حزین بی آنکه مانعی در شاعری خود احساس کند به گفتن شعر می‌پردازد و تخلص "حزین" را هم یکی از استادانش به نام شیخ خلیل الله طالقانی به وی می‌دهد. (حزین لاهیجی، ۱۳۳۲: ۱۱) (جهت اطلاع بیشتر رجوع کنید به: شفیعی کدکنی، ۱۳۴۲: ۲۷) از نظر شاعری، او در سال ۱۱۳۲ ه. ق دیوانی در چهار هزار بیت فراهم می‌آورد و در سال ۱۱۳۴ ه. ق دیوان دوم خود را با ده هزار بیت به ضمیمه تذکره العاشقین یک مثنوی عاشقانه و عارفانه گرد می‌آورد. از او تا پنج دیوان شعر به ثبت رسیده است. یادداشت‌های زندگی اش به مجموعه "مدت العمر" در موزه بریتانیا موجود است. سفرهای فراوانی دارد و در هندوستان کتاب "تذکره المعاصرین" را نوشته است. در فلسفه، رجال و موضوعات مختلف دینی و اخلاقی نیز رسالاتی دارد. (واله داغستانی، ۱۳۹۱: ۶۳۲/۲) (جهت اطلاع بیشتر رجوع کنید به: بهمنی مطلق و نجفی عرب، ۱۳۹۷: ۲۱۶) وی در قطعه‌ای اشعار خود را که شامل غزل، قصیده، رباعی، مثنویها و متفرقات در چهار دیوان است سی هزار بیت شمرده است و می‌گوید: (مؤذنی، ۱۳۹۰: ۲۲)

سی هزار است و در چهار کتاب
نظم کلک بدایع آثاری
(حزین لاهیجی، ۱۳۴۷: ۶۴۲)

و نیز در جای دیگری آن را پنجاه هزار بیت گفته است:

بعد پنجه هزار شعر گزین
عمر هم در جوار هفتاد است
که در آمد به دفتر تدوین
مشت خالی مرا پر از باد است
(همان: ۷۷۸)

از صائب و کلیم و یکی دو تن دیگر_ که متأسفانه دیوانهای ایشان به چاپ نرسیده_ اگر بگذریم حزین را می‌توان از شاعران درجه اول سبک هندی شمرد. این نکته‌ای است که همه شاعران معاصر وی بدان اعتراف کرده اند و حتی بعضی او را همپایه صائب دانسته اند. از بحث در جزئیات شیوه شاعری او می‌گذریم و به اختصار سخنی چند می‌آوریم:

نخستین امتیاز او نسبت به معاصرانش، به خصوص شاعران سرزمین هند، فصاحت بیان اوست، به حدی که می‌توان او را هنگام مقایسه با آنها از نظر فصاحت و روشنی بیان سعدی‌ای دانست در مقابل خاقانی. غزلهای وی بر دو گونه است؛ گاه گذار عراقی و ساده و صوفیانه است و این شعرهایی است که در شیوه مولانا و عطار و قاسم انوار و دیگر شاعران عارف سروده است و زمانی به همان طرز معمول روزگار خویش شعر گفته اما با فصاحت بیشتری و همین دو گونگی سبک سخن اوست که صاحب تذکره حسینی بدان اشارت کرده و می‌گوید: «در فن شعر او را به طور قدیم و جدید ید بیضاست.» از محققان معاصر استاد دکتر صفا نیز نوشته اند که: «سخن او حد فاصلی است میان شیوه سخن شاعران قدیم و شیوه‌ای که به سبک هندی معروف است.» (صفا، ۱۳۴۳: ۱۳۴/۳) دیوان حزین شامل انواع شعرهای روزگار اوست، اما اهمیت وی مانند همه شاعران سبک هندی، در غزلهای اوست. (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۱۰۸ و ۱۰۹) اشعار او مجمع سبکهای مختلف است؛ یعنی روانی سبک خراسان، مضمونهای عشقی و عرفانی سبک عراقی، تمثیلهای سبک هندی را در خود دارد و کما بیش به شیوه اغلب شاعران پیش از خود طبع آزمایی نموده و از میان قالبهای غزل، قصیده، مثنوی، رباعی و قطعه؛ در غزلسرایی چه از دید لفظ و چه معنا و مضمون، توفیق بیشتری داشته است. (مشیدی، ۱۳۸۴: ۳۲) به طوریکه در سفینه هندی در صفحه ۵۱ مندرج است، حزین در باغی که خود در بنارس ساخته بود (به تاریخ ۱۸۰ فوت) و به خاک سپرده شد (و در صفحه ۵۲ بقیه مطلب را اینطور ادامه داده) هنگامی که راقم در بنارس وارد شد، برای زیارت آن بزرگوار رفتم_ این بیت را:

زبان دان محبت بوده ام، دیگر نمی‌دانم
حزین از پای ره پیمان بسی سرگشتگی دیدم
همین دانم که گوش از دوست پیغامی شنید اینجا
سرشوریده بر بالین آسایش رسید اینجا

بر لوح مزار و این بیت را:

روشن شد از وصال تو شبهای تار ما
صبح قیامت است چراغ مزار ما
در چراغ مزار کنده دیدم. (حزین لاهیجی، ۱۳۵۰: ۱۹)

۲-۲ پیشینه تقابل عشق و عقل

عقل در لغت و عرف

عقل، نوری است روحانی که نفس به وسیله آن، علوم ضروری و نظری را در می‌یابد و گویند آن غریزه‌ای است که انسان را آماده فهم خطاب می‌کند و آن را از عقل و پای بند شتر مأخوذ است. خرد و دانش و آن وقتی است انسان را که بدان تمیز دقایق اشیا کند و آن را نفس ناطقه نیز گویند و گویند در اصل لغت مصدر است به معنی بند در پای بستن، چون خرد و دانش مانع رفتن طبیعت می‌شود به سوی افعال ذمیمه، بنابراین خرد و دانش را عقل گویند و دوراندیش بیدار، مصلحت بین، گره گشای، ذوفنون، حيله گر، رنگ آمیز، شیشه دل و... از صفات اوست. (خدیور و توحیدیان، ۱۳۸۹: ۳۲)

عقل در عرفان

عقل در تعبیرات عارفان و صوفیان اطلاق می‌شود بر مرتبه وحدت و نیز ظهور و تجلی حق در مرتبه علم که تعین اوست و گاهی آن را بر حقیقت انسانی اطلاق می‌کنند. (همان)

رابطه عقل و عشق

در اندیشه و تفکر بزرگان عارفی نظیر: سنایی، مولوی، عطار، حافظ و به خصوص مولانا که یگانه استاد این مکتب است یک نوع پیوند و وحدت و اتحادی (وحدت وجود) در مراحل بالا و تکامل یافته عقل و عشق وجود دارد و آنگاه که از عقل به نیکویی و تحسین یاد می‌کنند، تعارض و تقابلی با زمانی که عشق را تحسین کرده اند، ندارد و زمانی که عقل یا عشق را (به خصوص عقل را) نکوهش کرده اند، مراد مراحل پایین و نازل این دو مفهوم است. (همان: ۳۵) جدال عشق و عقل در ادوار سنتی اندیشه ایرانی، پیشینه‌ای دراز و آوازه‌ای فراگیر دارد و مولوی در این ماجرا نیز نقش حساس و تاثیرگذار داشته است، زیرا در میان مردان، تصوف هیچ کس، مانند مولوی در ستیز با اندیشه و دانش و استدلال و ترویج شور و جنون، شور و بی تابی نشان نداده است. (همان: ۳۷)

۲-۳ تحلیل و بررسی تقابل عشق و عقل در غزلیات حزین لاهیجی

۲-۳-۱ شواهد اشاره به عشق

از آنجا که حزین را آخرین شعله پرفروغ سبک هندی دانسته اند، بررسی مهمترین مضامین و اندیشه‌های او ضرورت بیشتری می‌یابد. ابتکار این شاعر در نکته یابی‌های ظریف عرفانی در مکتب عشق است که نه تنها گفته‌های پیشینیان را با زبانی تازه بیان می‌کند بلکه دریافته‌های جدیدی نیز ارائه می‌دهد. پیرو هستی‌شناسی عرفانی و عشق را برای انسان سرشتین و مادر آورد می‌داند: (بهمنی مطلق و نجفی عرب، ۱۳۹۷: ۲۱۸)

به تهمت بوالهوس بر خویش می‌بندد نمی‌داند که داغ عشق باشد بر جگر چون لاله مادر را

(حزین لاهیجی، ۱۳۵۰: ۲۰۳)

از طرفی دیگر او همه ی گفته‌های خود را از دفتر عشق می‌داند و همین شعر و شاعری را نیز جلوه‌ای از دریای عشق به حساب می‌آورد که بر زبان وی جاری می‌شود:

سخن صریح سرائیم عشق پنهان را
به خون دیده طرازیم لوح دیوان را

(همان)

حزین عشق را احیاکننده خود می‌داند که برای او زندگی جدیدی را به ارمغان آورده است و هدایایی مانند «شوق» به او داده که مکاشفات جدیدی را به همراه داشته است:

زد عشق حلقه بر در دولت سرای ما
نقش مراد شد شکن بوریای ما

سیل عنان گسسته به دنبال می‌طپد
در وادئسی که شوق بود رهنمای ما

از غمزه ی تو رفت ز خونم فسردگی جوش نشاط زد می مرد آزما ی ما
(همان: ۲۴۴)

رنگ شوریدگی و سوزی که غزلهای حزین دارد از عشقی راستین سرچشمه گرفته و چنان نیست که تنها به خاطر ساختن مضمون و نشان دادن بلند پروازی اندیشه باشد. از این نظر است که غزلهای او در میان شاعران شیوه ی هندی از نظر مضمونهای عاشقی کم نظیر است و او خود سرگذشت این کشش و ضربه ی عشقی را - که در جوانی زندگی او را رنگ دیگر بخشیده - چنین گزارش می دهد: «از حوادث و واردات غریبه جذبه ی حسنی و شیوه زیبا شمایی بود که دل را شیفته ساخت. زاویه نشینان کاخ دماغ را شوری در دل افتاد، و از دل بیقرار فتنه و آشوبی برخاست، عندلیب دل شوریده حال به گلبانگ بلند، این ترانه سرآیدن گرفت: فاش می گویم و از گفته خود دلشادم...» این شوریدگی و سوز که در آغاز جوانی همچون مشعلی به خرمن جان حزین افتاد تا آخرین لحظه های حیات روشنی بخش زندگی و گرمی آخرین شعر و ترانه حزین بود و همین مایه رقت و دلسوزی است که غزلهای او را رنگ دیگری بخشیده است. (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۹۹-۹۷) آنچه همه شاعران بدان پرداخته اند این است که عاشقی همواره با درد آمیخته شده است و هیچگاه پنهان نمی ماند:

عشق آمیخت به دل درد فراوانی را
ریخت در پیرهمن خار بیابانی را
عشق در دل چه خیالیست که پنهان گردد
پرده پوشی نتوان آتش سوزانی را
(همو، ۱۳۴۲: ۷۱)

یکی از ویژگیهای عشق آن است که درمان ندارد و این درد را حتی حضرت عیسی (ع) نیز درمان نتواند کرد:

درد دل عاشق را عیسی نکند چاره
درمان ندهد سودی، سودای محبت را
(حزین لاهیجی، ۱۳۵۰: ۲۳۸)

حزین هم به عنوان عاشق نسبت به معشوق ابراز غیرت می کند و توجه او به غیر را برابر با مرگ خود می داند و این سکوت خود را در راه عاشق را ناشی از غیرت می داند که به او اجازه فغان نمی دهد و این سکوت زخم دل او را نیز افزون می سازد و تنها در خواست او از معشوق این است که حتی پس از مرگش هم به سوی رقیبان نرود: (بهمنی مطلق و نجفی عرب، ۱۳۹۷: ۲۲۶)

دهمین همایش ملی پژوهشهای زبان و ادبیات فارسی - دی ۱۳۹۹
کنم قالب تهی چون نقش پا بینم به راه او
خبر از حال زان مستمندان می دهد ما را
(حزین لاهیجی، ۱۳۷۸: ۲۱۲)

به این عشرت دهان زخم دل خندان نمی بودی
اگر غیرت نمی بستی لب زنهاری ما را
(همان: ۲۱۴)

همراه رقیبان مگذر از سرخاکم
ما را ز وفای تو جز این ملتسمی نیست
(همان: ۲۸۷)

حزین برای عاشق قائل به اصول اخلاقی خاصی است که در کتابها به صراحت به آن اشاره شده است. از جمله این فضائل اخلاقی می توان به رعایت ادب و کتمان عشق اشاره نمود. حزین علاوه بر ایجاد انگیزه در عاشق و برانگیختن او برای غوطه ور شدن در دریای بیکران عشق، بسیاری از نکات اخلاقی را نیز به یاد می آورد تا واجد همه شرایط کمالی گردد. از مهمترین این ملاکهای اخلاقی رعایت ادب است:

ای دل در این سرکو، پاس ادب ضرور است
از ناله لب فروبند اینجا هوا ندارد
(همان: ۳۴۲)

عشق، مشکل گشای مشکلات است و عقیده دارد زندگی بدون عشق قابل تحمل نیست چون حل مشکلات زندگی به دست عشق باز می شود:

ما و تو در حقیقت چون آتش و سپندیم
ای عشق از تو آید، مشکل گشایی ما
(همو، ۱۳۷۴: ۶۶)

عشق سبب آگاهی، توجه، دوری از غفلت، پختگی و به کمال رسیدن انسان می‌گردد، فرد به واسطه قرار گرفتن در عشق از خامی به سوی پختگی قدم بر می‌دارد:

بی عشق ز دلها نرود ریشه غفلت
خورشید برآرد رگ خامی ز ثمرها
(همان)

عاشق در عشق خود آنچنان بیقرار است که در یک مکان، آرام نمی‌گیرد. همه جا برایش کوچک و تنگ است. عشق در هر جا وارد شود آنجا را به آتش می‌کشد:

به مجنون تنگ شد دست جنون از شور سودایم
بهم پیچید سر شوریده ام دامان صحرا را
(همو، ۱۳۵۰: ۲۰۴)

گل هم دست به دعاشده و در طلب نسیم معشوق ازلی است:

تا باد صبا بوی تو را در چمن آورد
برداشته هر شاخه گلی دست دعا را
(همان: ۲۰۵)

حتی کمترین چیز در مسیر عشق پر ارزشترین و گرانبهاترین است برای عاشق و باعث سرافرازی او می‌شود:
در کوی تو دیگر به سرافرازی ما کیست
گر عشق کند خاک به راحت سر ما را
(همان)

رازداری درعالم عشق یکی از ویژگیهای برجسته عشق است و اسرار عشق را فاش کردن پذیرفته و نیکو نیست:
غمازی راز دل عشاق نکو نیست
زنهار در آن طره مده راه، صبا را
(همان)

برای عاشق، درد عشق زیباست آنچنان که می‌داند جاننش در این عشق درد می‌کشد و به فنا می‌رود اما عشق را با درد، دوست دارد و درد عشق که درمانی ندارد برای او شیرین است:
خوش دردسری می‌کشم از درد، ندانم
بالین ز، دم تیغ که باشد سر ما را
(همان: ۲۰۷)

عاشق از نیازمندی به عشق سخن می‌گوید و طالب قدم گذاشتن در راه عشق است تا در این عشق سربلند باشد.
لازمه سرافرازی را گدایی عشق می‌داند:

گدای عشقم و ناید فرو به مهر سرم
می‌چو آتش سوزنده در سبوست مرا
(همان: ۲۰۸)

کسی که در این مسیر قدم گذاشته با درد آن آشناست، می‌تواند حال همچون خود را بفهمد:
از ناله عاشق چو اثر بوالهوسی را
آری خبراز درد کسی نیست کسی را
(همان: ۲۰۹)

عاشق هیچ‌گاه از بی توجهی معشوق خسته و ناراحت نمی‌شود. شرط عاشقی درد کشیدن و ناله نکردن است. همانطور که شمع می‌سوزد و دم نمی‌زند و کسی از حال او خبر ندارد:

غمگین نیم، احوالم اگر یار نپرسد
از شمع نپرسیده کسی تاب و تیش را
(همان: ۲۱۶)

الف) دعوت به عشق روحانی و معنوی

سخن به عشق عرفانی رسید، گرچه در میان شعرای سبک هندی، شاعرانی همچون صائب و کلیم بوده اند که از اصطلاحات

عارفانه بهره گرفته اند؛ باید دانست که حزین از این حد فراتر رفته و دیوان او به سبب آشنایی عمیق و نه به صورت عاریتی، پر از اینگونه مفاهیم و مضامین بلند است. (مشیدی، ۱۳۸۴: ۴۴)

حزین لاهیجی زندگی خود را مجردانه به سر برد، اگرچه حزین در ایام شباب، فریفته عشق به معشوق زیبا روی شد، اما این عشق مجازی به تدریج به عشق حقیقی مبدل گردید. لاهیجی بنده عشق بود و عشق، خمیرمایه عرفان وی

است. وی عشق را در دین تصور کرده است. عشق در رگ و پی حزین آنچنان سرایت نموده که شیرازه نظام عالم و تکیه گاه بنای آفاق به شمار می‌رود. در غزلیات لاهیجی، ابیات متعددی وجود دارد که ثابت می‌کند دل وی از باده عرفان، لبریز بوده است. در بینش صوفیانه حزین، عرفان آنگاه که به مرتبه کمال می‌رسد خود را در عشق محبوب حقیقی فنا می‌کند، به بیان دیگر، فناء فی الله راز رسیدن به سر منزل تصوف است: (همت خواه و همکاران، ۱۳۹۷: ۵۲)

تاخود نکند فانی صوفی نشود صافی اثبات به خود کردم از نفی خود اسما را

(حزین لاهیجی، ۱۳۷۸: ۲۰۲)

حزین، در این راه پیرو مکتب مولانا جلال الدین بلخی است و به دیگر شاعران عارف چون سعدی، عراقی، حافظ و قاسم انوار ابراز محبت می‌کند. عشق مجازی را که راه رسیدن به حقیقت باشد می‌ستاید اما بوالهوسی را نکوهش می‌کند. برای عشق صفاتی چون دژآفرینی، ازلی بودن، مشکل گشایی و... ذکر می‌کند و آن را با سایر مقولات معنوی چون اخلاق، تجلی، جذبه، غیرت و تغافل در ارتباط می‌داند. در حوزه اخلاقی، عاشق را به کتمان سر فرا می‌خواند و ادب را از مهمترین ملاکات اخلاقی برای او بر می‌شمارد. نظر او غیرت خروش عشق است، چنان که معشوق روا نمی‌دارد در رابطه اش با عاشق، غیر ورود کند. از نکات جالب در غزلیات حزین یکی این است که عاشق هم نسبت به معشوق غیرت دارد و توجه او به غیر را برابر با مرگ می‌داند. از نظر او عشق، زاده تجلی حسن و جمال حق تعالی است. (بهمنی مطلق و نجفی عرب، ۱۳۹۷: ۲۲۹)

حزین پیرو مکتب عشق است اما آن را در جهان بینی عرفانی ادراک می‌نماید و مانند دیگر عارفان از مقامات سلوک به شمار می‌آورد. در نخستین غزل دیوان خود از این افسانه عشق عارفانه سخن می‌گوید و سخن را از عشق الهی آغاز می‌کند: (همان: ۲۲۰)

ای نام تو زینت زبانها
مقصد تویی از سلوک عالم
شوق تو دلیل کاروانها
بگشای نقاب تا برآیند
از قالب جسم تیره جانها
خاموش حزین که برنتابد
افسانه عشق را زبانها

(حزین لاهیجی، ۱۳۵۰: ۲۰۲)

با مولوی خود را هم صدا می‌داند و نشان می‌دهد که در مکتب عشق پیرو اوست و او را جان جهان می‌نامد:

با عارف رومی شد هم نغمه حزین کلکم این پرده که می‌سنجم، زان جان جهانستی

(همان: ۴۹۱)

دل خود را جایگاه عشق می‌داند و از گفته‌های او روشن است که چنان گرمایی را تجربه کرده است:

این دل که حزین دارد، از خیل وفا کیشان از آتش عشق او، در سینه کباب اولی

(همان: ۴۸۰)

بارها به طور ضمنی یا مستقیم خود را در شمار عارفان قرار می‌دهد و اعتراف دارد که شاعر عارف است:

کثرت، حجاب دیده عارف نمی‌شود دارند بوی یوسف ما، کاروان همه

(همان: ۴۵۹)

غزلهای زیبایی با قافیه عشق و عاشقی دارد که اغلب از حالات او در این حوزه حکایت می‌کند:

نگردد غرق طوفان کشتی بی لنگر عاشق بود دریا نمک پروده چشم تر عاشق

(همان: ۳۸۲)

زلف پریشان نهد سلسله برپای عشق بند، دگر کوته است از پرعنقای عشق

(همان: ۳۸۳)

این عشق حزین جنبه الهی و آسمانی دارد و مصداق این سخن ابوالحسن خرقانی است که گفت:

« هرکه عاشق شد خدا را یافت و هرکه خدا را یافت خود را فراموش کرد.» (عطار، ۱۳۷۲: ۷۰۹) همین دریافت از

مطالعه غزلیات او حاصل می‌شود.

در مجموع آثار این گوینده دانشمند در اندیشه‌های فلسفی و عرفانی او متجلی است و چنین پیداست که وی به فلسفه اشراق و عرفان علمی و عملی بیش از سایر مکاتبهای فلسفی توجه دارد. زیر نمونه‌ای از این دست اشعار اوست:

نباش ناقه‌ای جز شوق، مجنون الهی را
به دریا می‌رساند جذبہ سیلاب، ماهی را
در دیده و دل، ازدل و از دیده جدایی
بی جایی و چون می‌نگرم در همه جایی
دل گواه است در پرده دل آرایی هست
هستی قطره دلیل است که دریایی است
(حزین لاهیجی، ۱۳۷۴: ۳۳)

اشاره به توحید، بارزترین مفهوم عرفانی، دارد و به پنجمین وادی از وادی عرفان می‌پردازد. ذره و آفتاب در زبان رمزی عارفان به نمادهایی تبدیل شده اند که ذره پیوسته در حرکت هست؛ حرکتی که در متون عرفانی گاه به سرگردانی تعبیر می‌شود و گاه در ادب فارسی کوچکی و حقارت اوست در برابر آفتاب که در جایگاه کمال و عظمت است:

نظر به سرمه توحیدم آشناست، حزین
شکوه ذره کند کار آفتاب مرا
(همان: ۶۲)

او همه چیز را مظهر حقیقت می‌داند و تجلی مقدس حق را در موجودات هویدا می‌بیند:
یک پرتواست، کرده جهانی پر از ظلال
یک جلوه است، مختلف آثار آمده
(همان: ۴۱۰)

حزین خود را سرا پا نیازمند محبوب حقیقی و شور و شوق عاشق را بی مانند می‌داند و حتی قابل قیاس با شوق معشوق نمی‌داند:

تو بی نیازی و سرتا به پا نیازم من
به خود قیاس مکن شوق بی قیاس مرا
(همان: ۶۳)

حزین عزت نفس مومن را در بی نیازی از مردم زمانه و برآوردن دست نیاز به سوی محبوب یگانه می‌داند. گویی که تحقق آیه شریفه «ایاک نعبد و ایاک نستعین» در دل تابناک وی به مدد ذوق لطیفش می‌آید تا چنین سراید: (دبیران، ۱۳۸۲: ۱۲۸)

ای دل به قطره خواهش، در چشم خلق، خواری
آری به قدر حاجت، طالب، ذلیل باشد
یک قطره آبرو را نتوان به زندگی داد
لب نشنه جان سپارم، گرسلسبیل باشد
آزادی دو عالم در قطع آرزوهاست
این نکته رهروان را یا رب دلیل باشد
(حزین، ۱۳۷۴: ۶۵۵)

تا برای خود وجودی تصور کنی، لایق طی کردن این راه نیستی. حیرانی، خضری است که در مسیر راهنمای تو خواهد بود. پس بی خویشتن باش تا این حیرانی ناشی از در خود گم شدن را به دست آوری:

خویش تاگم نکنی، راه به جایی نبری
خضر راه هست در این بادیه، حیرانی ما
(همو: ۱۳۵۰: ۲۲۵)

کسی که در فکر فناء فی الله است همه چیزش در این راه می‌سوزد و چون شمع نابود می‌شود و هیچ اندیشه‌ای غیر از آن ندارد:

سرگرم فنا فکر دگر هیچ ندارد
شمع سحری برگ سفر هیچ ندارد
(همو، ۱۳۷۴: ۲۵۱)

تن وتعلقات دنیایی را همچون سفالی دانسته که به تنهایی حتی ریشه زندگی معنوی و حیات را می‌سوزاند:
سبوی تشنه می‌را می‌کند با خاک ره یکسان
سفال تن به خشکی بست آب زندگانی را
(همان: ۶۷)

هرجا سخن از عشق و مستی می‌گوید، مقصود، عشق به حق و مستی از می حقیقت و معرفت است:
حق را بطلب مسجد و میخانه کدام است
از باده بگو شیشه و پیمانہ کدام است
(همان: ۱۴۰)

عشق وجود معبود زمین و زمان را بیدار کرده و اعلام می‌کند که عالم، مست شراب الست شده اند. حزین برای عارف هیچ حجابی را تصور نمی‌کند و وحدت را در کثرت می‌نگرد و می‌گوید که همه چیز نشان دهنده خداوند است: (دبیران، ۱۳۸۲: ۱۲۷ با تلخیص)

شد عین همه عالم آن دلبر پنهانی	فرقی نتوان کردن از اسم، مسمای
(حزین لاهیجی، ۱۳۵۰: ۲۱۱)	
نوای مختلف چندان که از تار جهان آید	بلند آوازه سازد پرده وحدت سرایان را
(همان: ۲۱۲)	
عشق تو بانگ زد به زمین و زمان همه	جستیم از این خروش به خواب گران همه
از قول کنه به ساغر دل باده ریختی	ای عالم، از شراب لبث کامران همه
آینه دار بحر تو هر جا که ذره‌ای است	ای پرده رخ تو به عالم عیان همه
در پیش سرو ناز تو نازک نهالها	بستند دامن از دل و جان بر بیان همه
کثرت حجاب دیده عارف نمی‌شود	دارند بوی یوسف ما کاوان همه
(همو، ۱۳۷۴: ۴۱۳)	

تن خاکی مانع از صفای دل تو می‌شود. برای رسیدن به صفای جان، از جسم خاکی باید عبور کرد: تا تن به جاست جوهر جان را صف مجوی آینه در غبار بود، زنگبار را (همان: ۶۷)

در اطاعت و بندگی و اظهار ارادت به معبود، باید تا آنجا که توان هست، کوشید. حزین اینگونه اشاره می‌کند:

بس که سودیم به راه تو جبین را چو صدف	استخوانی است به جا مانده ز پیشانی ما
(همان: ۶۵)	

حزین، خود را در طی کردن طریق عشق سالکی می‌داند که هنوز در مقایسه با سالکان و یارانش بسیار عقب مانده و باید بیاموزد. او طی کردن این مسیر را آسوده نمی‌انگارد:

سلوکم در طریق عشق با یاران به آن ماند	که مور لنگ همراهی کند چایک سواران را
(همو، ۱۳۵۰: ۲۰۴)	

عشق، معبود ازلی است آنچنان در جان جای گرفته که انسان نمی‌تواند از آن رها شود: (همان: ۱۳۹۹)

نتوانم از غم تو بریدن که در دلم	محکم نموده تازه نهال تو ریشه را
(همان: ۲۰۵)	

حزین خودپرستی را بدترین نوع کفر می‌داند به گونه‌ای که حتی بت پرستی را بر آن ترجیح می‌دهد: ندارد بت پرستی عیب و عار خود پرستیدن خدا توفیق کیش کفر بخشد دین پناهان را (همان: ۲۱۲)

قرار گرفتن در وادی طلب سخت است به گونه‌ای که عارف، هر لحظه سوز و درد درونی، سختی کشیدن، کشش و جذبۀ مطلوب و... را تجربه می‌کند:

از منزل مقصود خبر باز نیامد	از بس که به صحرای طلب سوخت نفسها
(همان: ۲۱۵)	

۲-۳-۲ شواهد اشاره به عقل

عقل و خرد برترین هدیه خداوند است که متمایز کننده خوب و بد اوست. مرز میان آنچه در جهان مایه شرافت و بزرگی و آنچه مذموم شمرده شده را مشخص می‌کند. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» و خداوند همه معانی را، نامها را به آدم آموخت. (قرآن، بقره: ۳۱) مهمترین ویژگی انسان، عقل است که به سبب همین ویژگی از سایر موجودات برتری دارد. اندیشه و خرد در ادبیات ارزش والایی دارند، همانطور که عشق از برجسته ترین درون مایه‌های ادبیات است. از دیدگاه حزین عقلی که رویکرد الهی دارد و با عشق الهی پیوسته چون راهنما، انسان را در زندگی یاری می‌کند اما عقلی را که در اختیار نفس اماره قرار گیرد و مانع معرفت الهی باشد، باعث گمراهی

می‌داند و آن را نکوهش می‌کند. از دیدگاه عارف، گاه عقل کارساز نیست و تنها عشق کارگشا است تا جایی که حزین حکم می‌کند عقل نمی‌تواند ادراک و بینشی در مسئله داشته باشد.

با تأمل در سروده‌های لاهیجی در می‌یابیم عقل یا خرد آنگاه که همگام با دل در راه عشق ورزی حرکت کند، در خور اعتماد و ستایش است. در تقابل با چنین موضعی، هرگاه عقل و خرد آدمی در مسیرخلاف خواسته‌های نفسانی قدم بردارد و گوشه برای شنیدن ندای درونی دل نداشته باشد، هم مطلوب نیست هم مغضوب نظر شاعر است. البته نباید همه خرد لاهیجی را بر خاسته از گرایشهای عرفانی دانست؛ اما باید اقرار کرد که بخش عمده‌ای از عنادورزی شاعر با عقل و دانش عقلانی، در باورهای عرفانی او ریشه دارد. حزین عارف مسلک گاهی در کارزار خرد و نفس بر وادی مقدس جنون الهی، دل را به سلاح واژگانی مجهز می‌کند که در یک آن، بر ابزارهای عقلانی برتری می‌یابد. در عرصه این کارزار روحانی، لاهیجی مانند عارفان، خرد انسانی را آفت دانایی و معرفت الهی می‌داند و در مقام اندرز، آدمی را از تن دادن به عقلی که به امور دنیوی تمایل دارد، نهی می‌کند. در فراسوی این جدال پرتلهاب که به غلبه دل بر عقل می‌انجامد، حزین با لحنی طعنه آمیز و نیش دار، خضر سیراب از آب زندگانی را نمادی جامع از رفیق نیمه راه و عاقلی منفعت طلب معرفی می‌کند که در کمال بی‌وفایی، هم‌رهان تشنه لب (حقیقت جوین معرفت) را در عطش زار سیر و سلوک تنها گذاشته است. شاعر در فرجام این توصیف، با انتقاد از پایبند نبودن به هم‌رهان، وفاداری خود نسبت به همگنان را به رخ خضر می‌کشد و نوشیدن آب جاوید بخش حیات را در غیاب دوستان، بسان آتش ناگوار می‌داند: (همت خواه و همکاران، ۱۳۹۷: ۶۹ و ۶۸)

لب نفسیده را چون خضر، تنها تر نمی‌سازم که آب زندگانی بی‌دوستان، آتش بود ما را
گریبان را به دست عقل دادن نیست درین وادی جنونی تا گریبانکش بود ما را
(حزین لاهیجی، ۱۳۷۸: ۱۷۸)

در تکاپوی عرفانی حزین، "عقل" آنگاه که جزئی نگراست و از وادی پرخطر عشق الهی می‌گریزد یا به تعبیری خطرگریز می‌شود، در برابر جنون ناتوان است؛ جنونی که خطرپذیر است و باشور و شوق بی‌محابای خود، آه حسرت می‌کشد، حسرتی روحانی که در حجم موج نگاه شاعر، زنجیری از سرشک فراق را در زندان مهیب روزگار با خود حمل می‌کند. لاهیجی آنگاه که جواز جنون خود را از دستان اندیشه می‌ستاند، عقل را در عشق عرفانی ناتوان نمی‌بیند و حتی عیار دلدادگی را با ترازوی خرد می‌سنجد. حزین در جدال عقل و جنون، که سرانجام به مصالحه می‌انجامد، بن‌مایه نمادین خضر و چشمه سار حیات بخش او را دست‌مایه‌ای قرار می‌دهد تا برتری خود را نسبت به خضر در خطر پذیری بر گذرگاه دشوار عشق الهی به تصویر در آورد. لاهیجی ناگزیر از عرف دیگر شاعران که چشمه سار زندگانی را گرانبها توصیف کرده اند، در بیانی تهکمی، خود را از این آبشخور بی‌نیاز می‌داند و آن را ارزانی خضر می‌کند: (همت خواه و همکاران، ۱۳۹۷: ۶۳)

خضر را چشمه سار زندگانی باد ارزانی مرا آب حیات از جدول شمشیر می‌آید
عیار عشق چون زد بر محک اندیشه دانستم که خون کوهکن آخر زجوی شیر می‌آید
جنونم آنقدرها شور دارد در ره شوقش که از موج نگاهم ناله زنجیر می‌آید
(حزین لاهیجی، ۱۳۷۸: ۳۰۰)

۳-۲-۳-۲-۳ تقابل عشق و عقل در غزلیات حزین

در ادبیات عرفانی همواره عشق با جنون همراه است و گاهی عشق را نوعی جنون تعریف کرده اند و ریشه جدال بین "عقل و عشق" از همین جا مایه می‌گیرد. در نزد عارفان، عشق مرتبه‌ای بالاتر از عقل دارد، یعنی در مراتبی از شناخت، عقل کارساز نیست در حالیکه عاشق می‌تواند راهگشا باشد. این جدال در دیوان حزین هم نمود دارد: (بهمی مطلق و نجفی عرب، ۱۳۹۷: ۲۱۹)

بیا تا کوی عشق و رهن می‌کن دفتر دل را که در یونان زمین عقل نبود صاحب ادراکی
(حزین لاهیجی، ۱۳۵۰: ۴۷۸)

با ویژگیهایی که عشق دارد مانند جنون و شوق، باعث می شود عقل از آن بگریزد و راهکارهای عقلانی نتواند گره از کار عشق بگشاید :

با عشق چه سازد خنکیهای تو ناصح ساکن نتوان کرد به کافور تب ما
ای عقل فرومایه به اندازه قدم نه ما بنده عشقیم نگهدار، ادب را
(همان: ۲۴۵)

عشق از مفاهیم برجسته غزلیات حزین است که شوقی است تا عاشق را به معشوق ازلی می رساند. در غزلیات حزین، عقل استدلالی در برابر عشق و شهود الهی، مقام پایین تری دارد و مانند چشمه ای در برابر بحری، هستی خود را می بازد.

تقابل عقل و عشق در ادبیات عارفانه و عاشقانه مطرح بوده و آنچه در غزلیات حزین به چشم می خورد آن است که مانند عرفای دیگر اگر عقلی را نقد کرده آن عقل جزئی بوده که محدود و کوچک است، عقلی که تنها به اندازه زندگی دنیا وسعت دارد و قدرت درک بسیاری از امور را که از دایره تعقل وی خارج است، ندارد. در دنیای عارفان، مستی و شراب عشق و شهود الهی هستند که عاشق با رهایی از محدودیتهای عقل به آن می رسد .

عقل جزئی نگر، در شعر حزین جلوه ای ندارد، زیرا بیماری نوای این عقل را لرزان نموده است :
حزین از سرد سیر عقل، بیرون ناله ای سرکن که سرما خوردگان را در گلو فریاد می لرزد
(حزین لاهیجی، ۱۳۷۴: ۲۷۸)

عقل، مصلحت اندیش و حسابگر و محدود است و اجازه ورود به آستان عشق را ندارد:
به عشق آمیز تا بنمایدت جام جهان بین را به شرط آنکه ننمایی به عقل مصلحت پیش
(همان: ۳۱۳)

گشودن رمز، از عقل و اندیشه برآید حال آنکه حزین در خواست رمزگشایی را از عقل نکرده، بلکه این رمز گشایی را با رهایی از عقل و در حالت مستانه می داند:

ساقی قدحی در ده از خود بستان ما را مستانه بگو رمزی بگشای معما را
(همو، ۱۳۵۰: ۲۱۱)

امر قضاوت باید در صحت سلامت و با عقل و اندیشه صورت گیرد تا بتواند با عدالت قضاوت کند اما در اینجا شاعر شرط راضی بودن حق را قدم در مسیر مستی می داند تا چون آتشی دفتر قوانین و حسابگری را بسوزاند:

ای قاضی اگر خواهی گردد ز تو حق راضی رو آتش می در زن این دفتر فتوا را
(همان)

حزین خطر عقل بی اعتبار و حقیر را بیش از نادانی می داند و از چنین عقلی ابراز ناخشنودی می کند و تأسف می خورد:

خطر عقل فرومایه فزون از جهل است وای بر دانش ما، آه ز نادانی ما
(همان: ۲۲۵)

از نشانه های نادانی انسان، سپردن اختیار به دست عقل محدود و جزئی نگر است. در مسیر عشق، عقل توانایی راهبری ندارد و این جنون است که به پیش می رود و به پیش می راند:

گریبان را به چنگ عقل دادن نیست دانایی درین وادی جنونی تا گریبان کش بود ما را
(همان: ۲۳۰)

حزین در جدال میان عشق و عقل، عقل را محکوم می کند و به عقل محدود اجازه ورود به وادی عشق را نمی دهد و به او گوشزد می کند که حد خود را بداند. حزین خود و عقل را بنده و در خدمت عشق می داند:

ای عقل فرو مایه به اندازه قدم نه ما بنده عشقیم نگهدار ادب را
(همان: ۲۴۵)

حزین همراه با خرد، اندوه دنیا را می‌گوید و زمانی که از جنون و عشق سخن به میان می‌آید. نوعی شادی را منتقل می‌کند و خوشی را همچون بهاری روح بخش می‌پذیرد:

ای خرد عمر تو کم، در غم دنیا بنشین
ای جنون وقت تو خوش بوی بهاران برخاست
(همان: ۲۶۰)

حزین، عقل را چون صعوه‌ای می‌داند که در رویارویی با عقاب عقل، گریزان است و هیچ‌گاه عقل را قادر به مقابله با عشق نمی‌داند:

مرد میدان عشق عقل نشد
صعوه از صولت عقاب گریخت
(همان: ۲۶۵)

وجود عقل تورا در برابر عشق کر و کور می‌کند، حزین نبود عقل را راهی برای شنیدن نوای مجنون می‌داند. گویی آثار عشق نمایان است اما این عقل است که در وجود انسان پررنگ می‌شود و مانع دیده او می‌شود:

بنبه عقل گر از گوش برآری شنوی
شور مجنون ز دل خانه خرابی که مرا است
(همان: ۲۷۶)

۳- نتیجه‌گیری

در غزلیات حزین، عشق و عقل دو محور کلی و اصلی هستند که این دو محور در سراسر غزلیات به طور مستقیم و غیرمستقیم نمایان است. برای بررسی دیدگاه حزین در غزلیات، ابتدا باید به اندیشه او پرداخت و توجهی که به استادان و غزلسرایان محبوب خود داشته است. حزین، شاعر عارفی که هم در تالیفات و آثار خود به عرفان پرداخته و هم نزد استادان عارف مسلک برجسته دوران آموخته است. این رویکرد عرفانی به همین جا ختم نمی‌شود و او خود را پیرو مکتب مولوی می‌داند. حزین در نگاه به عشق، از آغاز تا انتها، همواره عشق را با همه درد، هجر و سوز و گدازهایش می‌ستاید و این سختیهای راه، او را بیش از پیش شیفته تر می‌سازد و گاه خواهان خرابیهای بیشتری از سمت معشوق است.

عقل موافق در نگاهی که حزین به عشق دارد، پنهان می‌شود و راهی برای ابراز وجود ندارد. گویی عقل هم مسیر عشق، یک چیز است که حزین در ستایش عشق، عقل را هم ستوده است و چنین عقلی را تنیده به عشق می‌داند. گاه در دیوان حزین از عقل می‌شنویم آن هم زمانی است که عقل به دلیل نافرمانی و ناتوانی در مسیر عشق در مقابل ایستاده و اینگونه است که حزین آن را کنار می‌نهد و به آن اجازه همراهی با عشق را نمی‌دهد. او برای چنین عقلی افسوس می‌خورد و خطر عقل فرومایه را بیش از جهل می‌داند و شرط همراهی با عشق را این چنین بیان می‌کند که عقل باید به اندازه و موافق گام بردارد.

منابع

- ۱- قرآن کریم؛ ترجمه الهی قمشه‌ای، قم: دارالثقلین، ۱۳۷۹.
- ۲- اسلامی، علی اصغر؛ «پیوست یا گسست عقل و عشق در غزل حافظ»؛ کنفرانس بین‌المللی ادبیات و زبان‌شناسی، (۳)، ۱۳۹۷.
- ۱- افراسیاب پور، علی اکبر و رهگذر، مسعود؛ «ملاطیه در غزلیات حزین لاهیجی»، فصلنامه عرفان اسلامی، سال دوازدهم، شماره ۴۵، ۱۳۹۴؛ صص ۵۵-۷۱.
- ۲- ابن ابی طالب، محمدعلی؛ دیوان حزین لاهیجی؛ به تصحیح ذبیح الله صاحبکار، با مقدمه زین العابدین قربانی لاهیجی، قم: نشر سایه، ۱۳۷۴.
- ۳- _____، _____؛ دیوان حزین لاهیجی؛ به تصحیح بیژن ترقی، (بی‌چا)، تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۵۰.
- ۴- _____، _____؛ دیوان محمدعلی حزین لاهیجی؛ به تصحیح ذبیح الله صاحبکار، تهران: نشر سایه، ۱۳۷۸.
- ۵- _____، _____؛ تاریخ حزین؛ (بی‌چا)، اصفهان: (بی‌نا)، ۱۳۳۲.

- ۶- _____، _____؛ دیوان حزین لاهیجی؛ به تصحیح ذبیح الله صاحبکار، تهران: نشر سایه، ۱۳۴۷.
- ۷- بهمنی مطلق، یدالله و نجفی عرب، ملاحظت؛ «بازتاب عشق در غزلیات حزین لاهیجی»؛ فصلنامه عرفان اسلامی، سال پانزدهم، شماره ۵۸، ۱۳۹۷، ص ۲۳۱-۲۱۵.
- ۸- خدیور، هادی و توحیدیان، رجب؛ «عقل و تقابل آن با عشق و جنون در مثنوی و غزلیات شمس»؛ فصلنامه تحقیقات زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر، سال دوم، شماره ۳، ۱۳۸۹، ص ۵۴-۲۹.
- ۹- دبیران، حکیمه؛ «لطائف تعبیرات عرفانی در دیوان شیخ محمد علی گیلانی (حزین لاهیجی)»؛ مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، دوره ۵۳، شماره ۱۶۵، ۱۳۸۲، ۱۳۶-۱۱۷.
- ۱۰- شفیع کدکنی، محمدرضا؛ شاعری در هجوم منتقدان (نقد ادبی در سبک هندی پیرامون شعر حزین لاهیجی)؛ چاپ سوم، تهران: نشر آگه، ۱۳۹۰.
- ۱۱- _____، _____؛ حزین لاهیجی (زندگی و زیباترین غزلهای او)؛ (بی چا)، خراسان: انتشارات توس، ۱۳۴۲.
- ۱۲- شاهسواری، معصومه؛ جادونگاری اندیشه: صور خیال در اشعار حزین لاهیجی؛ (بی چا)، تهران: نگار و نیما (نگیما)، ۱۳۹۲
- ۱۳- صفا، ذبیح الله؛ گنج سخن؛ چاپ دوم، تهران: (بی نا)، ۱۳۴۳.
- ۱۴- عطار نیشابوری، فرید الدین محمد؛ تذکره الاولیاء؛ به تصحیح محمد استعلامی، (بی چا)، تهران: زوار، ۱۳۷۲.
- ۱۵- مشیدی، جلیل؛ «نگاهی به سبک غزلیات حزین لاهیجی»؛ فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی، سال اول، شماره ۱، ۱۳۸۴، ص ۴۹-۳۱.
- ۱۶- مؤذن، علی محمد؛ «نگاه حزین لاهیجی به شاعران در اصناف شعر»؛ فصلنامه تخصصی سبک شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، سال چهارم، شماره دوم، ۱۳۹۰، ص ۳۴-۲۱.
- ۱۷- واله داغستانی، علی قلی؛ تذکره ریاض الشعرا؛ به تصحیح گیتا اشیدی و ابوالقاسم رادفر، تهران: پژوهشکده علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۱.
- ۱۸- همت نجواه، رضا و همکاران؛ «جلوه‌های معنایی نماد "خضر" در اشعار حزین لاهیجی»؛ پژوهشهای ادب عرفانی، سال دوازدهم، شماره چهارم، ۱۳۹۷، ص ۷۲-۴۷.

دهمین همایش ملی پژوهشهای زبان و ادبیات فارسی - دی ۱۳۹۹

www.anjomanfarsi.ir